

همی گرز بارید گفتی ز ابر
 پس پشت بر، جوشن و خود و مگر
 نبد کس بجنگ اندرون پایدار
 همه کوه کردند گردان حصار

فردوسی در شعر اخیر توجه باراضی کوهستانی را که یکی از وسائل تقلیل خطر برای عده شکست خورده میباشد بیان و در اشعار ذیل آنرا تأیید میفرماید :

فرمانده مردان واسبان بجنگ
 سپه از بر کوه گشتند باز
 ز هامون سپهد چو بر کوه شد
 چو آن دید پیران، پس، باز گشت
 فراوان کم آمد ز ایرانیان
 همه خسته و بسته بد آنکه زیست
 نه تاج و نه تخت و نه پرده سرای
 نه آباد بوم و نه پروردگار
 پسر بر پدر زار و گریان شده
 چنین است آئین و رسم جهان
 کجا با تو در پرده بازی کند
 برنج درازیم و در چنگ از
 ز باد آمدی، رفت خواهی بگرد
 دو بهره از ایرانیان کشته بود
 نه آن خستگان را بیالین پر شک^۱
 سپهد ز پیکار دیوانه گشت
 بلشکر^۲، اندرمی و خواب و بزم
 چه خوابی که چندان زمان بر گذشت
 جهان دیده گودرز با پیره سر
 یکی را بندهوش و توش و درنگ
 شده مانده از رزم و راه دراز
 ز پیکار ترکان، بی اندوه شد
 ز لشکر بیامد سوی پهن دشت
 بر آمد خروشی بدرد از میان
 بر آن خسته و بسته باید گریست
 نه اسب و نه مردان جنگی بیای
 نه آن خستگان را کسی خواستار
 وز آن خستگان نیز بریان شده
 که کردار خویش از تو دارد نهان
 ز تیزی و از بی نیازی کند
 چه دانیم باز، آشکارا، ز راز
 چه دانی که با تو چه خواهند کرد؟
 دگر خسته، از جنگ برگشته بود
 همه جای غم بود و خونین سر شک^۳
 دلش با خرد همچو بیگانه گشت
 سپه آرزو کرده بر جای رزم
 نه جنید یکتن، نه ییادار گشت
 نه پور و نیره نه بوم و نه بر

۱ - پر شک - طیب. ۲ - سر شک مطلق قطره را گویند عموماً و قطره باران و اشک چشم را خصوصاً و معنی شراره و خرده آتش بود که بجهت و جهنده باشد.

جهان دیدگان پیش او آمدند
 یکی دیدبان بر سر کوه کرد
 طلایه همی گشت بر هر سوئی
 یکی نامداری از ایرانیان
 دهد شاه را آگهی زان سخن
 چه روز بد آمد ، بایرانیان
 شکسته دل و چاره جو آمدند
 کجا دیدگان سوی انبوه کرد
 مگر یابد آن درد را داروئی
 بفرمود تا تنگ بندد میان
 که سالار لشکر چه افکند بن
 وزاین کینه جستن چه آمدزبان

فردوسی در اشعار اخیر ضمن بیان اقدامات باقیماندهگان قوای ایران تعلیم میفرماید که: در چنین مواقعی باز از کوشش و مجاهدتهای لازمه نبایستی فرمانده عده خودداری کند ، بلکه بهمان قسمی که گودرز عمل نموده باید مازاد عده را بمأمنی کشانیده ، عوامل تأمینیه برقرار ، ضمناً هر چه زودتر شرح واقعه را بمقامات مافوق آگهی داد و بالاخره در صدد تلافی و جبران بود .

رونده بر شاه برد آگهی
 نمالند از ایرانیان يك سوار
 که تیره شد آن روزگار بهی
 همه کشته گشتند در کارزار

چنانکه ملاحظه شد فردوسی در این داستان کاملاً کیفیت غافل گیری را با شرح عللی که در اثر آن غافل گیر میشوند و نیز طریقه اجرای آن را که چگونه بایستی يك عمل غافل گیری تهیه و اجرا گردد و بالاخره نتیجه که در اثر غافل گیری بدست میآید با شرح و تفصیل کاملاً مؤثر و روانی بیان فرموده است . همچنین موقعیکه قوای ایران در کوه هماون بوسیله قوای توران در محاصره واقع شده و از حیث آذوقه و سایر وسایل دچار سختی و اشکال شده اند فردوسی تنها راهی را که برای نجات آنها معرفی میفرماید همانا رعایت این اصل شیوه کارزار (اصل ضربت قوی بضعیف) میباشد که در شاهنامه بنام شیخون کردن ایرانیان ذکر شده و چنانکه ذیلاً میآید دقیقاً کیفیت جزئیات اجرائیات آنرا بیان و تعلیم فرموده است :

چو بشنید پیران، زهرسو سپاه
 بهرسو سپاه اندر آمد چو کوه
 برایشان چوراه علف تنگ شد
 بدینگونه یکهفته تورانیان
 کمی کرد ایرانیان را خورش
 که تن را دهد خوردنی پرورش

فردوسی در شعر اخیر لزوم و اهمیت آذوقه و تدارکات را تذکار

فرموده

چنین گفت هومان به پیران گرد
 یکی کار سازم که ایرانیان
 بدو گفت پیران که: «برماست باد
 چوراه علف تنگ شد بر سپاه
 ز فرمان سالار، پیچند سر
 همه لشکر آید بزنهاار ما
 برایشان کنون جای بخشایش است
 بر آساید این کشور از داوری
 بتوران نیارد گذر کرد کسی

فردوسی در اشعار فوق اهمیت عمل محاصره و اثراتی را که بعده محصور

مینماید تشریح فرموده است.

رسید این سگالش، بگودرز و طوس
 چنین گفت با طوس، گودرز پیر
 سه روز از بود خوردنی، بیش نیست
 نه خیمه، نه خرگه، نه بار و بنه
 کنون چون شود روی خورشید زرد
 بیاید گزیدن سواران مرد
 به آن شیخون یکی رزم سخت
 سر سر کشان خیره گشت از فسوس
 که: «مارا کنون جنگ شد ناگزیر
 بیکسو گشاده رهی پیش نیست
 چنین چند باشد سپه گرسنه؟!
 پدید آید آن چادر لاجورد
 ز بالا شدن سوی دشت نبرد
 بسازیم تا چون بود یار، بخت

وگر تاج گردنکشان بر نهیم
 یکی خاک یابد یکی فروجاه»
 دلش بود پر درد و کین کهن
 فرو رفت مهر و جهان تار شد
 بیستند مردم ز گرفتار ، لب
 بخواند آنچه بودند مردان کار
 دگر سوی، شیدوش و خرادگرد
 بسی پند و اندرزها گرد یاد
 نهادند بریال گرز گران
 چو آتش بقلب سپه برزدند
 خروشی برآمد بلند از سپاه
 دل رزمجویان ، پراز بیم شد
 نشست از بر تاری اسب سپاه
 بسی بیفش از رزم برگشته دید
 یکی بانگ زد تند بر لشکرش
 شمارا ز کین هیچ مایه نبود!؟
 باورد همه خفتن اندر، بداست
 نباید که خوانند بر ما فسون
 که شد دشمن خسته پیر و زو شاد!!
 همه چشم دشمن به تیر آزدن
 سپرهای چینی بسر در کشید
 کنون کر بر که ، کشد تیغ ، ماه
 از ایشان که دارد درنگ و بسیج»

اگر يك يك تن بکشتن دهیم
 چنین است فرجام آورد گاه
 ز گودرز بشنید طوس این سخن
 همی بود تا شب نمودار شد
چوبگذشت ، يك پاس از تیره شب
 بر آراست طوس از پی کار زار
 ز یکسوی، لشکر به بیژن سپرد
 درفش خجسته ، بگستهم داد
 خود و گیو و رهام و چندین سران
 بسوی سپهدار پیران شدند
 چو دریای خون شده رزمگاه
 درفش سپهبد ، بدو نیم شد
 چو بشنید هومان خروش سپاه
 بیامد ز لشکر بسی کشته دید
 فروریخت از دیده خون بر برش
 چنین گفت: «کایدر طایه نبود!؟
 بهر يك از ایشان ز ما سیصد است
 نباید که گیرند ما را زبون
 چنین رزم هرگز که دارد بیاد!؟
 کنون نیزه و گرز باید زدن
 هلا، تیغ و کویاها بر کشید
 زهر سو برایشان بگیرید راه
 رهایی نباید که یابند هیچ

۱ - آزدن بمعنی فرو رفتن و زخم کردن و مجروح ساختن باشد . ۲ - هلا بفتح اول ، بمعنی ندا باشد از رای آگاهانیدن و تشبیه کردن و در طعنه زدن مکرر کنند .

برآمد خروشیدن هکر نای
 گرفتندشان یکسر اندر میان
 چنان آتش افروخت از ترس و تیغ
 شب تار و شمشیر و گرد سپاه
 ز جوشن تو گفتی بیار اندرند
 ز بس کشته افکنده شد بر زمین
 بلشکر چنین گفت هومان که بس
 همه پیش من دستگیر آورید
 چنین گفت لشکر بیانک بلند
 دهید از بگرز و بژوین دهید
 چنین گفت با گویو و رهام طوس
 مگر کردگار سپهر بلند
 و گرنه پیر عقاب اندریم
 یکی حمله کردند هر سه بهم
 برآمد دگر ره، غوکوس و نای
 ندیدند کسی یال اسب و عنان
 چنین گفت هومان باواز تیز
 برانگیخت از جایتان بخت بد
 چو بشنید این، طوس دشنام داد
 ابا چند گردان و اندک سپاه
 بگشتیم تا شب باورد گاه
 سه جنگ آور و خوار مایه سپاه
 فراوان ز رستم گرفتند یاد
 ز شیدوش و ز بیژن و گسته هم

بهر سو برفتند گردان ز جای
 سواران ایران چو شیر ژیان
 که گفتی هوا گرز بارد زمیغ
 نه پیدا ستاره نه تابنده ماه
 ز تازی بدریای قار اندرند
 از ایرانیان اندر آن دشت کین
 از این مهتران مفکنید ایچ کس
 نباید که خسته به تیر آورید
 که اکنون به بیچارگی دست بند
 سران را ز خون تاج بر سر نهود
 که شد جان ما بیگمان برفسوس
 رهاند تن و جان ما زین گزند
 و با نه بدریای آب اندریم
 چو برخیزد از جای شیر دژم
 خروشیدن زنگ هندی درای
 ز تنگی به چشم اندر آمد سنان
 که نه جای جنگ است و راه گریز
 که تا بر تن بد کش بد رسد
 بدو گفت گای بد رنگ بدنژاد
 بکردیم چندین ز ترکان قباه
 اگر پای داری همی رزم خواه
 بماندند حیران در آن رزمگاه
 که اوداد در جنگ هر جای داد
 بسی یاد کردند بر پیش و کم

که باری یکی تن زایران سپاه
 نه ایدر به پیکار و جنگ آمدیم
 بدی یار ما الدرین رزمگاه
 که خیره بگام نهنگ آمدیم
 که گیرند مارا کنون ناسمهان
 در یغ آن دروگاه شاه جهان

فردوسی در این اشعار نتیجه یک عمل غافل گیری را که بدون تمرکز و سایل اجرا شده بود بطریق مذاکوره بلا اثر و حتی با نتیجه عکس معرفی فرموده و چنانکه در اشعار ذیل میآید بارسیدن قوای کمکی این عده موفق میشوند که از آن خطر بکه دچار شده بودند رهائی یابند.

تهمتن بزابلستان است و زال
 همی آمد آواز کویال و کوس
 چنین گفت شب دوش و گسته هم شیر
 به بیژن گرازه چنین گفت باز
 همی آمد از دشت، آوای کوس
 برفتند گردان به آوای اوی
 رسیدند اندر قفای سران
 ز گردان نیو و ز آوای زنگ
 همه گرزور بود و شمشیر دار
 جو دانست کامد و را یار طوس
 سبک شد عنان و گران شد رکیب
 همی گیو و رهام چون نره شیر
 یکی رزم کردند تا چاک روز
 سپه باز خواندند گردان ز جنگ
 سپهبد بکوه هماون رسید
 بگردان چنین گفت سالار طوس
 ز گردنکشان چشم بد دور باد
 دایری چنین گز شما دیده ام
 ز یزدان پاکبزه خواهم نخست
 پناهم بدویست تا جاودان

شود شهر ایران کنون پایمال
 بلشکر همی دیر شد گیو و طوس
 که شد کار پیکار سالار دیر!
 که شد کار سالار لشکر دراز!
 هوا قیرگون شد زمین آبنوس
 ز خون بود هر جای بردشت جوی
 همه بر کشیدند گرز گران
 تو گفتی ز دریا بر آید نهنگ
 بدانست هومان که آمد سوار
 همی بر خروشید بر سان کوس
 بلندی که دانست باز از نشیب؟
 بیودند ز آواز بیژن دلیر
 چو پیداشد از کوه، گیتی فروز
 کشیدند لشکر سوی کوه و سنگ
 ز لشکر شده بیشتر نا پدید
 که از گردش هور تا زخم کوس
 بفرجام این رزم ما سور باد
 ز گند آوران هیچ نشنیده ام
 که چشم بدان دور دارد درست
 شمارا برون آورد زین میان

امیدم بدویمت هر چند زود
 یکی نامه باید که زی شه کنیم
 همانگاه نامه نوشتند و برد
 بی زاری و لابه‌ها^۱ اندر اوی
 کنون در زمان آن هیون دمان
 چو نامه بنزدیک خسرو رسد
 بیاری بیاید گو پیلتن
 به پیروزی و کام گردیم باز
 سخن هر چه رفت آشکار و نهان
 بخوبی و خشنودی شهریار
 دو لشکر بخیمه فرود آمدند

طایفه برون آمد از هر دوسوی
 چو هومان رسید اندر آوردگاه
 به پیران چنین گفت کامروز گرد

چنانکه ملاحظه شد فردوسی در داستان فوق کاملاً تشریح فرموده است که:
 در صورتیکه عمل غافلگیری بدون تمرکز وسائل اجرا شود با اینکه ممکنست
 ضایعات زیادی بر دشمن وارد آورد لیکن منجر به نتیجه قطعی نخواهد شد.

بالاخره از دو داستان مذکوره بخوبی لزوم و کیفیت این اصل مهم شیوه کارزار
 (اصل ضربت قوی بضعیف) خواننده شده منتهی در کتاب شیوه کارزار فعلی بعوض
 آنکه این داستان قدیم باستانی را من باب مثال برای غافلگیری گواه آورد از
 جنگ بین المللی شاهد آورده و مختصراً توضیح داده است که: «آلمانها در بیست
 و یکم مارس ۱۹۱۸ موفق بغافلگیری کامل شدند زیرا تمام تهیه های خود را کاملاً
 مکتوم داشته و با تفوق عددی فوق العاده توانستند بوسیله آتش، عده مأمور قطعات
 جنگی را خرد و مضمحل نمایند».

۱- لابه - اظهار اخلاص بانباز تمام را گویند، بمعنی عجز و نیاز و خواهش هم

فصل پنجم

اصل آزادی عمل

(تأمین)

یکی از مهمترین اصول ثابتۀ دیگر جنگ ، اصل آزادی عمل است که تأمین وابستۀ آن معرفی شده و در تعریف این اصل شیوۀ کارزار چنین مینویسد :

« داشتن آزادی عمل عبارت از این است که علی رغم اقدامات متخذۀ دشمن بتوان اجرای نقشۀ خود را تعقیب نمود » .

و از قول بوژو شاهد آورده که گفته است :

« عظمت صناعت جنگ در این است که در هر مکانی و هر زمانی که بخواهند قادر بر جنگ باشند » .

وباز مینویسد :

« این اصل که در بیان ساده بنظر میرسد در عمل غامض است ، زیرا ولو اینکه ما تمام اقدامات لازمه را اتخاذ نموده باشیم دشمن هم که بنوبۀ خود برای حفظ آزادی عمل ساعیست می تواند بوسیله مانور کردن ، حمله نمودن ، ما را مجبور کند که اقدامات اولیۀ خود را تغییر دهیم ، ولی صناعت جنگ در این است که بتوان عملیات دشمن را دفع و خنثی نمود بدون اینکه در عمل اصلی تغییری داده شده باشد » .

پس از این کیفیتی که شیوۀ کارزار برای آزادی عمل و اهمیت آن قائل میشود

تذکر میدهد که :

« مجموع اقداماتی که باعث حصول آزادی عمل میشود عبارت از تأمین است . »

و بعد تأمین را تشریح نموده و چنانکه در ماده ۷۰ نظامنامه دستور موقتی خدمات صحرائی قشون شاهنشاهی مندرج است چنین مینویسد :

« از تأمین ، مقاصد ذیل در نظر است :

الف - تأمین فرصت و محوطه ای که فرمانده ارشد برای صدور و اجرای اوامر صادره مربوط بتصمیم متخذه لازم دارد .

ب - دیدبانی و مراقبت اراضی مجاور .

پ - حفظ قشون از حمله ناگهانی زمینی و هوایی دشمن بوسیله آتش و اسلحه سرد و وسائل شیمیائی . »

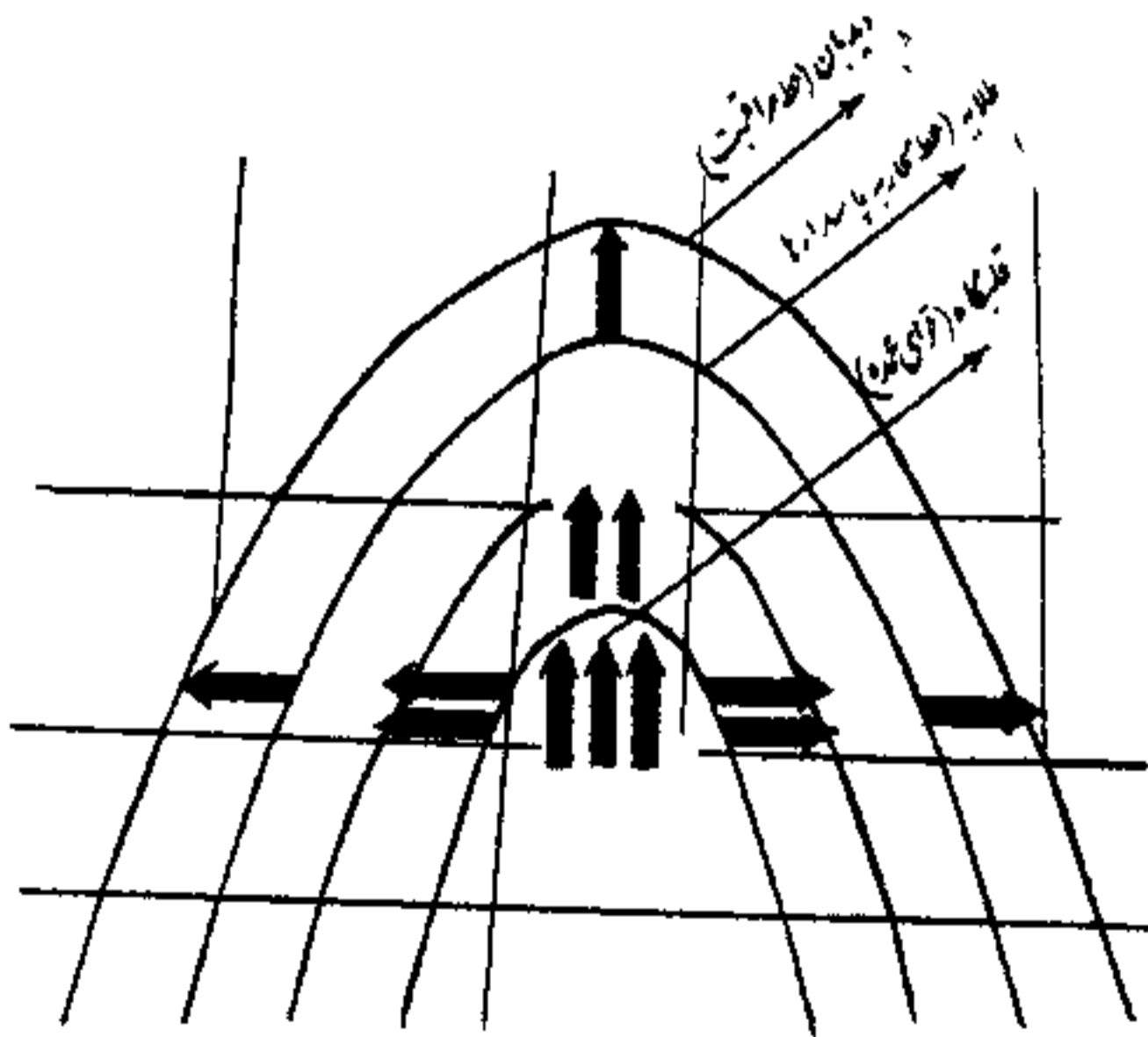
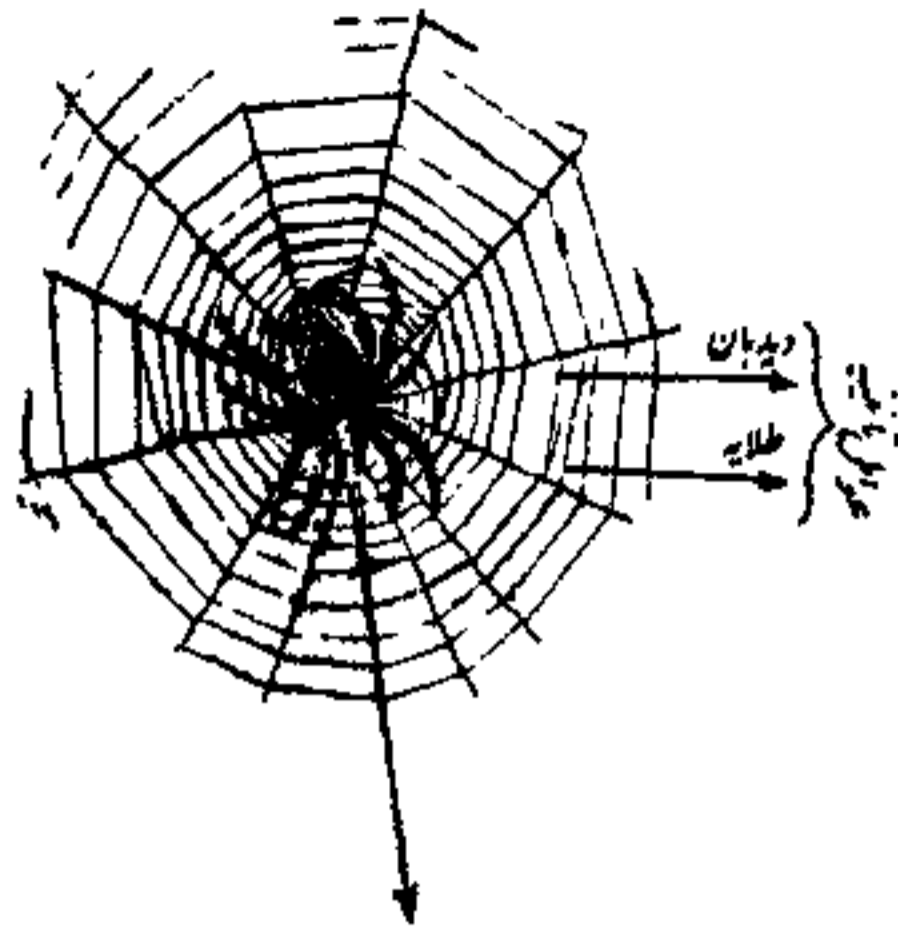
بعلاوه در همان نظامنامه دستور موقتی خدمات صحرائی، برای تأمین در توقف و حرکت آرایشی قائل گردیده و آنها را به رده های مختلف تقسیم نموده و برای هر رده در توقف و در حرکت اسمی میگذارد، چنانکه در ماده ۱۲۱ دستور موقتی مذاکوره بنام قوه و آرایش عمومی پاسدارها، آرایش تأمین در توقف را بشرح ذیل توصیف و موسوم نموده است :

الف - يك رده مقاومت، مأمور دفاع خط مقاومت پاسدارها و مقصود آن پوشش زمینی است که باید نگاهداشت . قوه آن متناسب با حمله ایست که پاسدارها باید دفع نمایند و اساساً واحد مختلف القوه ای را که با اسم **طلایه ها** موسوم و در نقاط مهم خط مقاومت مستقر میشوند شامل و احیاناً دارای **يك** یا چندین احتیاط میباشند .

ب - يك رده مراقبت که مأمور است نزدیک شدن دشمن و تهدیدات حمله را اعلام دارد و شامل فراولپهائی است که کشیکچیان را معین میکنند. کشیکچیان در خط مراقبت پاسدارها بر قرار و مواظب سمت دشمن میباشند، خط مزبور طوری انتخاب میشود که دیده بانان را تسهیل نماید، گشتی ها در ماوراء محوطه نظر کشیکچیان مشغول ترصد میباشند. «
 بالاخره با توضیحاتی که در نظامنامه ها و شیوه کارزار راجع بقسمت تأمین داده شده چنین نتیجه گرفته میشود که :

همانطوریکه عنکبوت برای حفظ جان و آزادی عمل خود، درقبال دشمن یا طعمه ایکه معلوم نیست از کدام نقطه بطرف او میآید، تارهایی بدور قرار گاه خود می تند که قبل از رسیدن باو، از خطر دشمن یا وجود شکار خود مطلع گردیده چاره لازم را بیندیشد، ضمناً مانند دامی از آن تارها استفاده مینماید که هر حشره عابری در منطقه او بآنها مصادف و پایگیر بشود؛ هر عده نظامی هم بایستی قبل از تلافی بادشمن (چه در توقف و چه در حرکت)، در هر طرفیکه احتمال ورود دشمن برود عیناً شبیه باین تارها عده را برای پوشش خود بگمارد که این عده بنام عوامل تأمینیه موسوم و شامل طلایه ها و دیده بانها و غیره هستند و خوشبختانه عوامل مزبوره هم در نظامنامه های فعلی قشون شاهنشاهی و هم در اشعار شاهنامه با این اصطلاحات نامیده شده اند، مبتها فردوسی در اصطلاحات خود تفاوتی برای عوامل آرایش تأمین در حرکت و توقف.

اصل آزادی عمل



يك عده قشون در مقابل دشمن ناچار است كه خود را بوسیله عوامل تأمینیه پوشانیده، باین وسیله فرصت و عرصه كافی بنست آورد، همانطوریکه يك عنكبوت برای همین منظور تارهایی در گرد قرار گاه خود می تند.

قائل نشده ورده های آنها چه در حرکت و چه در توقف بترتیب (از قوای

عمده بطرف دشمن) با سم طلایه و نگهبان موسوم نموده و بعلاوه در جوار پست فرماندهان و غالباً در جلوی عوامل مذکوره فوق برقراری پستهای دیده بانی را بیان میفرماید .

ضمناً بعوض عواملی که امروزه بنام گشتی ها موسوم شده و غالباً در هنگام شب آنها را در جلوی محوطه کشیکچیان اعزام میدارند بنام پاسبان تذاکر فرموده، همچنین بعوض عوامل اکتشافی که امروزه برای تکمیل اطلاعات بطرف دشمن یا نقاط مظنون گسیل میشوند بنام کار آگهبان تعلیم و توضیح میفرماید .

فردوسی بمسئله برقراری تأمین فوق العاده اهمیت داده و در هر داستانی که میخواهد شروع جنگ آنها را بیان فرماید قبلاً شرح تأمین آنها با استعمال اصطلاحات و اسامی مذکوره (طلایه - دیده بان - نگهبان - پاسبان - کار آگهبان) متذکر میگردد و در قسمت تأمین نیز جزئی الی کلی ترین نکته را فروگذار نکرده است چنانکه در خصوص آنکه بچه مسافتی از دشمن باید تأمین برقرار شود فرموده است که اقل دشمن بمسافت دو فرسنگی (۱۲ کیلومتری) که رسید بایستی تأمین برقرار گردد چنانکه فرموده :

چو بیرون شد از شهر صف بر کشید سوی او کجا لشکر اندر کشید

در این شعر صف آرائی و قراردادن عمده را رو بسمت حرکت دشمن تشریح فرموده .

میان دولشکر دو فرسنگ ماند جهاندار گردنکشانرا بخواند

چنین گفت کاشب مخصبید هیچ ز خواب وز آسایش اندر بسیج

طلایه پراکنده بر گرد دشت همه شب همی گردد لشکر بگشت

در اواسط ماده ۱۰۴ دستور موقتی خدمات صحرائی راجع بمسافت ق

تأمینی (تأمین در حرکت) با عمده قوا چنین مینویسد :

« در ستونهای بزرگ مقدمترین عناصر پیاده جلو دار بساید آنقدر

از سر عمده قوا دور باشد که بتواند آنرا از آتش مؤثر توپخانه سبک محفوظ دارد. در ستونهای کم اهمیت چند نچه جلودار بواسطه محدود بودن عده خود نتواند چنین حفاظت دوری را تأمین نماید باید لااقل عمده قوا را از آتش اسلحه مسلسل محفوظ بدارد. «فردوسی در خصوص رعایت مسافت قسمت تأمینی با عمده قوا و نیز گماردن دیده بان و مراقب صحرائی در کلیه نقاط لازمه (اعم از راه و پیراهه و غیره) معتقد بوده است که بایستی لااقل دو فرسنگ از عمده قوا جلوتر باشند، چنانکه فرموده است:

فزون از دو فرسنگ پیش سپاه همی دیده بان بود پیراه و راه
چنین تا بنزدیکی طیسفون طلایه همبراند پیش اندرون

و اصولاً راجع به برقراری تأمین بدرجه اهمیت میدهد که جنگ عده بی تأمین را بیازی شیه و بکلی آن قشون را فاقد هرگونه اطلاعی معرفی مینماید، چنانکه فرموده است:

طلایه نه و دیده بان نیز نه بمرز اندرون پهاوان نیز نه
بیازی همی بگذراند جهان نداند همی ز آشکار و نهان

و باز همین مقصود را تأکیداً در جای دیگر بیان و عده بی تأمین را بکله بی چویان تشبیه مینماید، چنانکه فرموده است:

نه روزش طلایه نه شب پاسبان سپاهست همچون رمه بی شبان
نبیند همی دشمن از هیچ سوی پسندش بود زیستن بارزوی

در همان ماده ۷۰ نظامنامه خدمات صحرائی اساس تأمین را بر روی اطلاعات و عمل بعضی از عناصر از قبیل قسمتهای تأمینیه مبتنی میداند. فردوسی هم کاملاً این مفهوم را بیان و از طرف خسرو در قسمت بخش کردن پادشاهی او چنین فرموده است:

بهر سو فرستید کار آنگهان بدان تا نماند سخن در نهان

طلایه بیاید بروزو شبان مخسبید در خیمه بی پاسبان

نکته که پیش از همه انسان را از استعداد نظامی فردوسی متعجب میکند آنکه :
نه فقط مانند فرماندهان بزرگ و استادان عالیقدر جنگ طریقه حفاظت
اردوهای بزرگ و برقراری تأمین و غیره را بنحو مذکور کاملاً دستور داده بلکه
در مورد وظیفه نفر دیده بان هم مانند یک وکیل جوقة مطلع و دقیق بوده و ضمن
سایر دستورهای جنگیش نکات ظریف لازمه را بیان و از مذاکار آن نکات فروگذار
نکرده ، چنانکه در موضوع استقرار دیده بان در اراضی کوهستانی :

همانطوریکه در تعلیمات حرب فعلی با افراد نظامی آموخته میشود که بایستی :
محل دیده بان ، ضمن داشتن چشم انداز وسیع بنحوی باشد که در زیر پای او زاویه
بیروح نبوده و مخصوصاً تأکید میکند که بایستی بنقرات حالی نمود که از قرار
گرفتن در خط الرأس اصلی کوه اجتناب کنند ، زیرا علاوه بر آنکه باعث نشان دادن
خود میشوند زوایای بیرونی هم که در زیر پای آنها ناچار موجود است بیرونی
دشمن را از نظر دیده بان مستور و با اجازه خواهد داد که بقدری نزدیک شود
که بتواند سر نیزه خود را بگلوی دیده بان فرو کند . بدیهی است با این ترتیب نتیجه
(جز ضرر) از دیده بانی و عوامل تأمینیه نباید نخواهد گردید . بنا بر این چنین دستور
داده شده که بایستی دیده بان خط الرأس نظامی را اشغال نماید تا در زیر پای او زاویه
بیرونی که فضای آن از نظر او مخفی است موجود نباشد ؛ این مطلب را فردوسی
خیلی صریح و واضح بیان فرموده است .

یکی دیده بان بر سر کوهسار نه بیند همی لشکر بی شمار
کشیدت ز دشمن نداند عنان اگر پیش مژگانش آید سنان

طبق مقررات فعلی دیده بان موظف است که مشاهدات خود را فوراً بر رئیس
بلا واسطه خود آگهی دهد و اصولاً هم نتایج دیده بانی وقتی مشر تمر است که بدون
فوت وقت با اطلاع فرماندهی برسد ، فردوسی در غالب از داستانهای خود این نکته
را متذکر و طرز عمل آنرا شرح داده ، مثلاً در جنگ رستم و افراسیاب فرموده :

چو برخاست از دشت گرد سپاه کس آمد بر رستم از دیده گاه
 که آمد سپهدار افراسیاب سپاهی روان همچو کشتی بر آب
 و نیز در ضمن بیان عمل قشون توران هم این نکته را متذکر ، چنانکه میفرماید :
 همان دیده بان بر سر کوهسار نگهبان روز و ستاره شمار
 کز ایرانیان گرسواری زدور عنان تاقی سوی سالار تور
 نگهبان دیده گرفتگی خروش همه رزه گاه ، آمدی زو بجوش
 فردوسی حتی طرز آگهی دادن دیده بان را که مطابق قاعده امروزه باید
 حتی المقدور جامع و مختصر و در جواب چهار سؤال ذیل : (چه وقت ؟ - کجا ؟ -
 کو ؟ - در چه حال ؟) باشد تعیین و تعلیم نموده میفرماید :

یکی دیده بان آمد از دیده گاه	سخن گفت با او ز ایران سپاه
که : « کوه و رود دشت پر لشکر است	تو خورشید گوئی به بند اندر است
ز در بند دژ ، تا درازی سنگ	درفش است و پیلان و مردان جنگ
نه پیدا است گیتی ز نعل سوار	سواران نهان ز آهن آبدار »

در ماده ۱۲۸ نظامنامه ساخلوی نوشته است :

« کشیکچی فقط او امر رئیس قراول ، وکیل قراول و عوض کننده
 خود را اجرا مینماید و تنها این اشخاص میتوانند کشیکچی را تعویض
 نموده یا بکلی از سر پست بردارند . »

(بدیهی است با این بیان عبارت نظامنامه ، مقامات ما فوق ولو هر قدر هم عالی
 رتبه باشند ، طبق مقررات مذکوره نمیتوانند بکشیکچی امری بدهند .)
 عین این وظیفه بر کشیکچی صحرائی یا دیده بانی که در دیده گاه قرار گرفته

۱ - دیده - درخت بلند و کوتاه را گویند که دیده بانان بر بالای آن نشسته نگاه کنند و بمعنی
 دیده بان هم آمده است .

باشد وارد است و جز بدستور آمری که او را سرپست گمارده ، بهیچوجه حق ندارد پست خود را تخلیه کند. **فردوسی** این نکته را هم متذکر و مانند سایر نکات دقیق و باریک سپاهیگری در ضمن نقاشی نظمی تابلوهای مختلفه میدان محاربه ، از آن غافل نشده و با رعایت این قبیل ظرافت کارها آرایش آثار خویش را بعد اعلی رسانیده است از آنجمله .

در موقعی که قشون ایران بعلت تفرق تعدادی دشمن (قوای توران) بکوه **هماون** پناه برده و بانتظار قوای امدادی بوده اند ، **گودرز** که سپهدار قشون بوده در حین یأس و ناامیدی بدیده گاه رفته و از آگهی دیده بان بریأس او افزوده میشود (زیرا طبق آگهی دیده بان قوای توران افزونی یافته و از قوای امدادی ایرانیان اثری پدیدار نبوده است) ، **گودرز** دستور میدهد که مجدداً دیده بانی عمیقتری بطرف راه انتظاری قوای امدادی و نیز بطرف دشمن بنماید ، دیده بان امثال امر مینماید ، ولی باز چیزی ندیده و آگهی یأس آمیز میدهد که بالنتیجه یأس **گودرز** افزوده و باعث پریشانی اندیشه و قطع امید او میگردد ، بلافاصله دیده بان از راه قوای امدادی آثاری مشاهده و **بگودرز** آگهی میدهد ، **گودرز** از فرط خوشحالی او را تشویق نموده و پس از نوید بسیار بدیده بان دستور میدهد که بسوی فرمانده کل قوا (**طوس**) رفته رسیدن قوا را آگهی دهد ، ولی دیده بان (نظر بوظیفه که داشته) از تخلیه پست و ترك دیده گاه ابا ، و چون انجام وظیفه نموده علاوه بر اینکه **گودرز** متغیر نمیشود بر تشویق او نیز میافزاید .

فردوسی بدین ترتیب اهمیت و لزوم ترك تمودن دیده گاه را (تا ایندرجه) بیان و تذکر فرموده است ، چنانکه ذیلا میآید :

چو برگزید چرخ شد آفتاب دل طوس و **گودرز** شد پرشتاب
که امروز ترکان چرا خامشند؟ برائی درون ، یا ، زمی بپهشند؟

در این اشعار توجه را باینکه از هر گونه فعالیت یا سکوت دشمن بایستی مقصود او را تجسس نمود جلب فرموده است .

اگر مستمند، اگر شادمان
اگرشان چه پیکار یار آمدست
تو ایران سپه را همه گشته گیر
مگر رستم آید بدین رزمگاه
ستودان^۱ نیایم یکسر، نه گور
بلو گفت گیو: «ای سپه دار شاه
کز اندیشه بد، سخن دیگر است
فردوسی در دو شعر اخیر و نیز چند شعری که ذیلاً میآید از قول گیو بگوید در ز
لزوم داشتن روحیه خوب و دور نمودن اندیشه مغلوبیت را تذکر میفرماید :

جهان آفرین را پرستنده ایم
و دیگر به بخت جهاندار شاه
ندارد جهان آفرین دست باز
چو رستم بیاید بر این رزمگاه
نباشد ز یزدان کسی نا امید
بیک روز کز ما نجستند جنگ
نبتند بر ما، در آسمان
وگر بخشش کردگار بلند
پرهیز از اندیشه نابکار
که کار خدائی نه کاریست خرد
یکی گنده^۲ سازیم پیش سپاه
بسی تخم نیکی پراکنده ایم
خداوند شمشیر و تخت و کلاه
که آید بیدخواه، ما را نیاز
سر آید بدیها همه بر سپاه
اگر شب شود روی روزسپید
مکن دل ز اندیشه بر خیره تنگ
مشو بد گمان از بد بد گمان
چنانست کاید بما بر، گزند
زما بر نگرود بد روزگار
قضای نبشته شاید سترد^۳
چنان چون بود، رسم و آئین و راه

۱ - ستودان بروزن فروزان، عمارتی را گویند که بر سرفیر آتش پرستان سازند و بمعنی کورستان هم آمده است و دخمه را نیز گویند یعنی جائی که مرده را در آن گذارند (بفتح اول هم آمده است). ۲ - ستور بروزن حضور، هر جانور چهارپائی را گویند عموماً واسب و استر و خر را خصوصاً. ۳ - ستردن بکسر اول بروزن فشردن، بمعنی پاك کردن و تراشیدن باشد، بضم اول و ثانی هم گفته اند. ۴ - کنده بفتح اول بروزن بنده، جوی و گودی را گویند که بر کرد حصار و قلعه و لشکر گاه کنند تا مانع از آمدن دشمن گردد و معرب آن خندق است.

فردوسی در شعر اخیر جبران نقص تعدادی قشون را در مقابل عده قوی دشمن از زبان گیو بوسیله اتخاذ حالت درنگی و اعمال آرایش زمین تعلیم میفرماید:

بجنگ اندر آئیم و دشمن کشیم
برهنه شود بی گمان رازشان
درخشان شود شاخ سروسهی^۱
بر آمد، برفت از میان گروه
زبالا همی سوی خاور^۲ گذشت
که شد کار گردان ایران تپاه
سراسر بسان شب لاجورد
ز بس پیل و بر پشت پیلان درفش
«که جز خاک تیره نداریم جفت»
چنان شد کجاخته گردد به تیر
مرا بهره کین آمد و کارزار
پر آکنده برجای تریاک^۳، زهر
شده ناءبردار هر کشوری
زمن بخت بیدار، برگشته شد
سیه شد مرا بخت روز سپید
نگشتی سپهر بلند از برم
«که ای مردینا و روشن روان
که آید کسی سوی این رزمگاه؟
نگاه کن چپ لشکر و دست راست»
لهینم همی جنبش و جست و جوی

همه تیغها جنگ را بر کشیم
به بینیم تا چیست آغازشان
از ایران بیاید همی آگهی
سپهدار گودرز، بر تیغ کوه
چو خورشید تابان ز گنبد بگشت
بزاری فروش آمد از دیده گاه
سوی باختر^۴، گشت گیتی ز گرد
شد از خاک، خورشید تابان بنفش
غو دیده بشنید گودرز و گفت:
رخش گشت از اندوه برسان قیر
چنین گفت: «کز گردش روزگار
ز گیتی مرا شور بختی است بهر
بیر و پسر داشتم لشکری
بکین سیاوش، همه گشته شد
از این زندگانی شدم نا امید
نزادی مرا کاشکی مادرم
چنین گفت با دیده بان پهلوان
نگاه کن بایران و توران سپاه
درفش سپهدار ایران کجاست؟
بدو دیده بان گفت: «از هیچ روی

۱ - سهی برون صفی، راست و درست را گویند عموماً و هر چیز راست رسته را خوانند خصوصاً و بمعنی تازه و نوچه و نوجوان هم آمده است. ۲ - خاور بمعنی مشرق است. ۳ - باختر مغرب را گویند. ۴ - تریاک یا زهر را گویند و مغرب آن تریاق است (بفتح اول و کسر اول هر دو آمده است).

از آنسو، بتاب و شتاب اندرند و زاین سو، تو گوئی بخواب اندرند»
(مقصود آنست که در قشون توران فعالیت زیادی مشاهده شده و از طرف

ایران هیچ خبری نیست) .

فرو ریخت از دیدگان آب زرد
از این پس، مرا خشت بالین کنید
بگیرم بیر، گیو و شیدوش را
سواران جنگی و خود کام را
بیوسم ز هژگان بیارم بسی
خروش آمد از دیده که در زمان:
ز درد و ز تیمار، آزاد باش
پدید آمد و روز شد لاجورد
بر آمد بگردار تابنده ماه
یکی ماه پیکر ز دور اندکی
پدید آمد و شیر زرین سرش
بشادی، دل لشکر غم شکست
زدیدار تو دور، چشم بدی
بدانسان که گنتی پیا کیزه رای
کز آن پس نیازی نباشد برنج
بنزدیک شاه دلیران شویم
سرت بر فرازم بجاه از مهان

از این گفته، شد پهلوان پر زرد
بنالید و گفت: «اسب را زین کنید
شوم پرکنم چشم و آغوش را
همان بیژن و گیو ورهام را
بدرود^۱ کردن رخ هر کسی
نهادند زین بر سمند چمان^۲
» که ای پهلوان جهان شاد باش
که از راه ایران یکی تیره گرد
فراوان درفش از میان سپاه
به پیش اندرون گرم پیکریکی
درفش دگر ازدها پیکرش
چو بشنید گودرز، بر پای جست
بدو گفت گودرز: «انوشه^۳ بدی
چو گفتار های تو آید بجای
ببخشمت چندان، زهر گونه گنج
وز آن پس چوروزی بایران شویم
تورا پیش تختش برم ناسپهان

۱ - بدرود - بر وزن بهبود، بمعنی سالم و سلامت باشد و بمعنی وداع هم آمده است و نیز بمعنی ترک هم هست که از وا گذاشتن و دست برداشتن از چیزی باشد . ۲ - چمان بر وزن روان - راه رفتن بناز و خرامیدن زیبایی را گویند یعنی در وقت راه رفتن بهر طرف میل کند و پیاله شراب را نیز گویند . ۳ - انوشه بفتح اول و چهارم، بمعنی خوش و خوشا و خرم و خوشحال باشی و شراب انگوری را نیز گفته اند و نام عمه شاهپور هم بوده است، پادشاه نوجوان را نیز گویند، بمعنی آفرین و بارک الله هم هست، بضم اول نیز آمده است .

ز بهر من ، اکنون از این دیده گاه
سخن هر چه دیدی بدیشان بگوی
رسانش تو این هژده دلگشای
بدو دید بان گفت : «کز دیده گاه
چو بینم که روی زمین تار گشت
بگردار سیمرخ از این دیده گاه
چنین گفت با دیده بان پهلوان
دگر باره بنگر ز کوه بلند
چنین داد پاسخ که فردا پگاه
چنان شاد شد زان سخن پهلوان

برو سوی سالار ایران سپاه
سبک باش و از هر کسی چاره جوی
مگر سرکشان را دل آید بجای
نشاید شدن پیش ایران سپاه
بدین دیده گاه دیده بیکار
برم آگهی سوی ایران سپاه»

که : «بیدار دل باش و روشن روان
که ایشان بنزدیک ، تا کی رسند»
بکوه هماون رسند آن سپاه
که بیجان شده باز یابد روان

جوابهایی که دیده بان بسئالات گوردرز میداده خارج از وظائف او نبوده زیرا طبق مقررات فعلی هم چنانکه در ماده ۱۲۹ نظامنامه ساختاری مندرجست کشیکچی میتواند بسئالات عموم رؤسای مستقیم خود از فرمانده گروهان بیالاجه اب گوید و گوردرز هم در آن موقع یکی از رؤسای دیده بان بوده است .

امروزه برای تأمین ارتباط و امکان رسانیدن اطلاع سریع برای دیده بان علامت شرطیه قائل میشوند تا بتواند از مسافت دور سرعت مقاصد عده های خودی را تشخیص داده و بهمان وسیله هم سرعت خبر دهد ، فردوسی از این نکته هم در ده قرن قبل بی اطلاع نبوده و برای آن روز که وسائل چشمی و گوشی امروزه وجود نداشته است جهت اعلام مقصد در شب : استفاده از آتش و در روز : استفاده از دود را تعیین فرموده است ، چنانکه در ضمن بیان داستان هفت خوان اسفندیار در موقعی که اسفندیار از هفتخوان عبور نموده در نتیجه کسب خبر ، حمله بروئین دژ

۱ - یگانه بروزن یناه ، سحر و صبح زود را گویند .

رای نتیجه دیده و تصمیم میگیرد که با جامه بازرگانی بروئین دژ داخل شده در موقع مقتضی بوسیله علامت شرطیه قوای خود را که تحت فرماندهی برادرش پشوتن سپرده بوده احضار کند. از طرف اسفندیار به پشوتن ضمن تأکید بر قراری عوامل تأمینیه برای تعیین علامت شروع بحمله آن عده، استفاده از آتش و دود را برای اعلام خبر بیان، چنانکه میفرماید:

پشوتن بشد نزد اسفندیار	سخن رفت هرگونه از کارزار
چنین گفت جنگی: «که این دژ بچنگ	بسال فراوان نیاید بچنگ
مگر خوار گیرم تن خویش را	یکی چاره سازم بداندیش را
تو ایدر، شب و روز بیدار باش	سپه را زدشمن نگهدار باش
تن آنگه شود بیگمان ارجمند	سزاوار شاهی و تخت بلند
کز انبوه دشمن نترسد بچنگ	بکوه از پلنگ و باب از نهنگ
بجائی فریب و بجائی نهیب	گاهی برفراز و گاهی بر نشیب
چو بازار گانان در این دژ شوم	نداند کسی از دژ، که من پهلو م
فراز آورم چاره از هر دری	بخوانم زهر دانشی دقتری
تو بی دیده بان و طلایه مباش	زهر دانشی سست مایه مباش
<u>اگر دیده بان، دود بیند بروز</u>	<u>شب آتش، چو خورشید گیتی فروز</u>
چنان دان، که آن کار کرد من است	نه از چاره هم نبرد من است
سپه را بیارای و ز ایدر بران	ز ره دار با خود و گرز گران
درفش مرا، زود بر پای کن	تو خود را بقلب اندرون جای کن
بران، تیز با گرز و ساو سار ^۱	چنان کن که خوانندت اسفندیار»

با تمام اهمیتی که بیه کارزار برای تأمین قائل شده است چون در شروع بعمل

۱ - بازار کان سوداگر و تاجر را گویند . ۲ - ساو سار بمعنی گاو مانند است چه سار بمعنی مانند است و بمعنی گاو چهار هم آمده است که گرز فریدون است و آن را از آهن بهیشت سر گاو میش ساخته بودند .

مقصد دشمن را نمیتوان دقیقاً تعیین نمود و بعلاوه سمت حمله دشمن و نیز درجه فشار و مقاومت او را در هر طرفی نمیتوان قبلاً تشخیص داد، بنا بر این دستور داده شده که عده تأمینی نباید از يك سوم قوا تجاوز نموده و دو سوم دیگر را باید بنام قوای عمده یا احتیاط در دست داشت تا عنداللزوم در نقطه معین و لازم بکار انداخته شوند و حتی قسمتهای تأمینی نیز بایستی برای خود احتیاطی از همان عده تأمینی منظور و در دست داشته باشند تا: در تصادف با دشمن در صورت تولید رخنه، بتوانند، شکافهای ایجاد شده در جبهه را ترمیم یا نقاط ضعیفی را که مورد فشار شدید واقع گشته است تقویت و یا در مواقع عادی عوامل خسته و فرسوده خود را بوسیله آنها تعویض و یا بالاخره برای سمتی که انتظار دشمن نمیرفته و غفلة دچار حمله میشوند بتوانند از آن احتیاط مصرف نموده نقائص وارده را جبران کنند، مخصوصاً با تأکید تمام توصیه میشود که نباید حتی المقدور عده احتیاط را با مصارف بیهوده ازین برد و موقعی فرمانده در استعمال احتیاط خود مجاز است که بخواهد ضربت اصلی را در نقطه که انتخاب نموده است بدشمن وارد سازد.

این نکته حتی برای قوای احتیاطی تأمینی نیز توصیه شده چنانکه ضمن بند ۱۲۶ دستور موقتی خدشات صحرائی نوشته شده که:

« در موقع حمله، قوای احتیاط پاسدارها نباید بوسیله مبادرت بعملیات جزء قوای خود را تحلیل برند » .

و در این خصوص مختصراً گفته شده که:

« فرماندهی که تمام عده خود را مصرف و بادشمن درگیر نموده و قوای احتیاطی نداشته باشد اختیار عملیات را از خود سلب کرده است » .
با مثال ساده هم میشود گفت که:

« فرمانده بدون قوای احتیاط مانند تاجر بدون اعتبار است » .

فردوسی قوای عمده یا احتیاط را بنام **لشکر قلب** موسوم و محل استقرار

آنها را قلبگاه اصطلاح فرموده و برای مفهوم دستورهای فوق الذکر بالصراحه و خیلی واضح چنین تعلیم میفرماید :

چو اسب افکند لشکر از هر دوروی نباید که گردان پر خاشجوی
بیایند و ماند تهی قلبگاه اگر چند بسیار باشد سپاه
بود لشکر قلب برجای خویش کس از قلبگاه نگسلد پای خویش

ضمناً در اواسط ماده ۳۴ دستور موقتی خدمات صحرائی نوشته شده که :

« برای تحصیل فتح و ظفر نباید در استعمال آخرین قوه احتیاط

خود درنگ نماید مگر اینکه حکم دیگری باو رسیده باشد » .

فردوسی هم مورد استعمال قوای احتیاط را در موقعی تعیین میفرماید که تمام

قوای احتیاطی دشمن بکار افتاده باشد چنانکه میفرماید :

وگر قلب دشمن بجنبد زجای تو با لشکر از قلبگاه اندر آی

همین قسمت نظامنامه در دنباله مطالب فوق مینویسد :

« در صورت عدم پیشرفت باید باز هم امید وار بوده و تا آخرین

نفس مداومت و پایداری نماید » .

فردوسی همین منظور را تعلیم و مخصوصاً از قول سواران نقل میکند که

پس از کشته شدن اسب هم نباید از جنگ دست کشید و بایستی بوسیله رزم پیاده

در عملیات شرکت داشت ، چنانکه میفرماید :

بکوشیم چون اسب گردد تباه پیاده در آنیم در رزمگاه

باب چهارم

وظائف فرماندهی

فصل اول

تحصیل اطلاعات

منبع اول

بوسیله فرستادگان بطرف دشمن قبل از جنگ

هنگامی که شیوه کارزار، درباره وظایف فرماندهی و اتخاذ تصمیم او، بحث میکند، در درجه اول لزوم داشتن اطلاعات را از دشمن و زمین بیان و مخصوصاً قید مینماید که برای اتخاذ بهترین تصمیم، لازمست با دقت تمام، وضعیتی را که در آن باید داخل شد سنجید و در تفسیر کلمه وضعیت مینویسد: «مقصود از وضعیت آنستکه تمام موارد و نکات لازمه برای نیل به پیروزی را متوجه باشند، مثل: قوای خودی و دشمن یعنی روحیه، تعداد، قوای فنی آنها، انواع و اقسام تجهیزات و غیره».

فردوسی هم برای تعلیم مفهوم مطالب فوق و بیان اهمیت و لزوم کسب اطلاعات از دشمن ضمن نقل داستانهایی که بنظم آورده دستورهای متعدد داده و منابع مختلفی را جهت تأمین این منظور در دسترس قرار میدهد که از آن جمله: اعزام مطلعین است بطرف دشمن قبل از عزیمت بجنگ که باید بطرف دشمن رفته و با چرب زبانی و ملایمت حتی الامکان اسرار او را مطلع گردند تا برای اتخاذ تصمیم و تدبیرات لازمه از آن استفاده شود، چنانکه در قسمت حکومت اردشیر مینماید:

چولشکرش رفتی بجائی بجنگ خرد یار کردی و رای درنگ

تحصیل اطلاعات

فرستاده ای برگزیدی دیر
پیامی^۱ بدادی باین چرب
فرستاده رفتی سوی دشمنش
شنیدی سخن گر خرد داشتی
بدان یافتی خلعت شهریار
اگر تاب بودی بسرش اندرون
سپه را سراسر بدادی درم
خردمند و بادانش و یاد گیر
بدان ، تا نباشد به بیداد حرب
که بشناختی راز پیراهنش
غم و رنج و بد را بید داشتی
همان عهد و منشور و هم یادگار
بدل کین و اندر جگر جوش خون
بدان تا نباشند یکتن دژم

منبع دوم

بوسیله پیکها و رسولان دشمن و تازه واردین بمملکت

یکی دیگر از منابع اطلاعات را فردوسی عبارت از: پیکها و رسولانی که از طرف دشمن میآیند دانسته و طریقه کسب اطلاعات را از آنها با ملاحظت و خوشزبانی و برانگیختن وسائل عیش و طرب (حتی میگساری) تعلیم داده است ، چنانکه در همان قسمت حکومت اردشیر میفرماید:

ز جاتی که آمد فرستاده^۲
از او مرزبان^۳ آگهی داشتی
ز ترک و زرومی و آزاده^۴
چنین کارها ، خوار نگذاشتی
کنارنگ^۵ از آنکار پرداخته^۶
بره بر ، بدی جای او ساخته

۱ - پیام بروزن سلام بمعنی خبر و پیغام باشد . ۲ - آزاده سوسن و سرور را گویند و مردهان ولی شعار و مردمان پیر و صلحاء و حلالزاده و اصیل را هم گفته اند و باصطلاح محققین نفسی باشد که از تعلقات بشری رسته و قیدش بمرتبه اطلاق بیوسته و قطره وجودش عین محیط هستی گشته . ۳ - مرزبان بروزن دشتبان ، حاکم و میر سرحد را گویند ، نگاهبانرا نیز گویند ، بروزن پهلوان هم آمده است که بفتح ثالث باشد ، عربان مهتر و بزرگ آتش پرستان را گویند . ۴ - کنارنگ بضم اول و فتح را و سکون نون و کاف ، والی و شحنه و حاکم ولایت و خداوند زمین باشد که او را مرزبان گویند چه : کنا بمعنی زمین و رنگ بمعنی والی و خداوند هم آمده است و بفتح اول نیز درستست . ۵ - پرداخته بروزن افراخته ، بمعنی خالی گشته و فارغ شده از جمیع علائق و عوائق باشد و بمعنی ساخته و آراسته و مشغول گردیده و انگیزته و ترک داده و دور کرده و جلاداده و صیقل کرده هم آمده است .